



جریان عرفانی کریشنامورتی

عباس خسروی

انسان همیشه در جست و جوی چیزی ماورای خود بوده است ،
چیزی ماورای رفاه مادی ؛ یعنی آن چه که ما آن را ، «حقیقت» ،
«خدا» و یا «واقعیت» می نامیم ؛ یعنی ساحت بی زمان ، چیزی
که شرایط ، اندیشه ها و یا فساد و تباهی انسان به آن آسیب و
خدشه ای وارد نمی کند .^۱ رهایی از دانستگی / ۲۹

جیدو کریشنامورتی (J. Krishnamurti) به سال ۱۸۹۵ میلادی در
جنوب هندزاده شد . وی تحصیلات خود را در انگلستان گذراند . و در دوره
جوانی ، به انجمن حکمت الهی و عرفان (Theo Sophysical) که زیر نظر خانم
آنی بیزان (Annie Besant) اداره می شد ، وارد شد . بر اثر شوق انگیزی این
گروه ، ادعای پیشوایی کرد ، اما در سی و دو سالگی خود را از این سمت رها نمود
و سازمان گسترده ای را که به نام وی بنا کرده بودند ، از میان برداشت و اعلام

کرد که نمی خواهد پیروی داشته باشد. از آن پس، بیشترین سالهای عمر خود را وقف بحث، گفت و گو و سخنرانی برای جوانان و دانشجویان در امریکا، هند، استرالیا، اروپا و انگلستان کرد. بیش از شصت اثر از وی به یادگار مانده و چاپ شده است.

او به سخن گفتن بسنده نمی کرد، بلکه چون کودکان و نوجوانان را امید آدمیان عصر نو می دانست، برای دگرگون ساختن شیوه های آموزش، که تنها به جویندگان دانش «چه باید آموخت» را آموزش می دادند، به شیوه «چگونه باید اندیشید» روی آورد، و مدرسه های گوناگونی در هند، اروپا و امریکا برپا داشت، تا شاگردان آنها، بیرون از خشک اندیشیهای ملی، نژادی، دینی، طبقاتی و فرهنگی، پرورش یابند. این کار وی، بر بنیاد اندیشه ای استوار بود که وی بدان گرایش داشت و آن این بود: انسان برای دستیابی به آزادی و رهایی باید هر آن چه که وی را از هدف باز می دارد، کنار بگذارد، از جمله بازدارنده های این راه و رهنمان نیرومند، همان آداب و رسوم و سنن و عقاید حاکم بر جامعه و مردم است. هدف از آموزش در چنین جامعه هایی هماهنگی با آنهاست و این درست همان چیزی است که وی خطرناک می داند و هشدار به رهایی از آن می دهد. وی پس از گذشت نود سال، که در پی آواز حقیقت می دوید، در سال ۱۹۸۵ میلادی درگذشت.

آن چه در این گفتار خواهد آمد، کوششی است ابتدایی در جهت شناخت کریشنامورتی، که خود وی اگر می بود، شاید آن را بر نمی تافت، همچنان که او بر این نظر نبود راه و رسم نوی فراروی مردم گشوده است، بلکه پیام و تلاش نودساله اش همین یک نکته بود: خودت را بشناس و در پی حقیقت باش.

کریشنامورتی که زاده هند بود، با فرهنگ هند آشنایی و آفری داشت، و از آن جا که اندیشه های فرزندان هند به دیگر سرزمینها نیز راه یافته بود، از جمله

چین و ژاپن، وی از فرهنگ چینیان و ژاپنیان نیز آگاه بود. از دیگر سو، چون در انگلستان و امریکا پرورش روحی یافته بود، از فرهنگ نوین اروپا و امریکا نیز بهره‌های بسیاری برده بود.

در آغاز گفتار، برای آگاهی بیشتر، گوشه‌هایی از یک سانیها و همانندیهای اندیشه‌های کریشنامورتی با اندیشه‌های هندی، چینی و ژاپنی و فرهنگ نوین اروپا و امریکا را بررسی می‌کنیم.

معرفی کوتاه انجمن حکمت و عرفان (Theo Sophysical Society):

در شکل‌گیری این انجمن، دو تن نقش داشتند: خانم هلنا پترو و انابلاوتسکی (۱۸۹۱-۱۸۳۱ م) که اهل روسیه بود و در تبت می‌زیست.

سرهنگ هنری استیل آککات، از پژوهشگران روح و روان ایالات متحده. در سال ۱۸۷۵ م انجمن حکمت و عرفان به سرپرستی آککات بنیاد شد. و در سال ۱۸۷۹ م در هند اعلام موجودیت کرد.

جوهر اصلی این بنیاد عبارت است از:

بازیابی حقیقت در مذهبهای باستانی شرقی.

پژوهش در قانونهای شرح داده نشده طبیعت.

گسترش و رواج برادری جهانی انسانها، بدون توجه به نژاد، جنسیت و

طبقه اجتماعی خانم هلنا پترو و انابلاوتسکی با نگارش دو اثر مهم به نامهای:

Isis Unveiled، ایزیس، الهه حاصل خیزی برون از پرده تاریکی در ۱۸۷۷

و

The Secret Doctrine، حکمت پنهان در ۱۸۸۸، اصول زیربنایی،

تئوسوفیستها را به یادگار گذاشت.

پس از مرگ آککات به سال ۱۹۰۷ خانم آئی بیزانت جانشین وی شد.

کریشنامورتی در سال ۱۹۰۹ م به انجمن پیوست، و در سال ۱۹۱۱ انجمن ستاره شرق "The Order of the Star in the East" به ریاست کریشنامورتی بنیان نهاده شد. هدف از بنیان‌گذاری انجمن این بود که در درون یا بیرون انجمن، همه کسانی را که چشم به راه «معلم جهان‌اند» و می‌خواهند در افتخار باشکوه مهیا ساختن راه «منجی» سهمی داشته باشند در یک پیکر گرد آورد. این روند تا سال (۱۹۲۱ م) ادامه یافت، اما در درون کریشنامورتی کشمکشهایی در گرفته بود:

«در درون من آشوبی برپاست، امواجی که به آرامی پایین و بالا می‌روند، اما با اطمینان، به چه قصد و منظوری، نمی‌دانم، نبردی مستمر و باز هم نبرد و باز هم نبرد...»

اما این نبردهای درونی فکر کریشنا را صیقلی کرده و آماده یک حرکت نو ساخته بود. وی سرانجام به سال ۱۹۲۹ انجمن ستاره شرق را به عنوان رئیس آن، در حضور خانم آتی بیزانت و بیش از سه هزار عضو در عین ناپاوری همگان منحل کرد.

کریشنامورتی از آن جا که کریشنامورتی زاده هند بود، با فرهنگ (اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌ها) هندی‌های مکتبهای گوناگونی که در هند رایج است، آگاه بود. وی بویژه با آیین هندویی، اوپانیشادها، بهاگود گیتا، مهابهاراتا، و آیین بودا، آیین یوگا و سانکھیا که همانندی زیادی با یوگا دارد آشنایی فراوانی داشت.

از گزاره‌های مورد علاقه وی، رنج است و راه «رهایی» از آن. این اندیشه «رنج» از نشانه‌های آشکار اندیشه هر انسان هندی است، و خود زاده قانونی کلی‌تر به نام «کارما» و اعتقاد به رهایی از چنگال مرگ و زندگی به شمار می‌رود.^۱

آیین سانکھیا، با پذیرش وجود «رنج» و تقسیم آن به رنج طبیعی و رنج ماوراءالطبیعی، و تقسیم رنج طبیعی به بیرونی و درونی، راه گشایشی برای این مسأله بنیادی زندگی می‌یابد.

«آزادی» که موضوع دیگر مورد علاقه کریشناست، خود زاده همین بحث «رنج» است. انسان چگونه باشد تا از رنجها رها گردد و به آزادی «موکشا» "Moksa" دست یابد؟ آزادی مورد پسند کریشنا، آزادی سیاسی-اقتصادی نیست، بلکه آزادی روح و روان فرد است از هر قید و بندی که آن را در چنگ خود گرفتار کرده است. و این نگرش برگرفته از همان آیینهای گوناگون هندی است؛ چرا که آزادی برای آنها رسیدن به «تجرد روح» و دستیابی به حالت رهایی و گسستن روح از جهات مادی و این جهانی، همان آزادی است.

این که یوگا چیست؟ و چه نیازی بدان هست؟ باید بار دیگر به همان بحث «رنج جهانی» روی آوریم و بگوئیم: چون این جهان گذران، که پر از ناکامی و سرریز از سختی است، و هر آن چه در آن است رنج آفرین است، و زاده رنج، آن چه فراروی حکیم فرزانه رخ می‌نماید، رهایی از این رنج و یافتن راه بیرون شد از این گرداب پر آشوب است.

راه آزادی "moksa" در مکتهای فلسفی هند به شیوه های گوناگون مورد ارزیابی قرار گرفته است. آیین یوگا، شیوه ای برای رهایی از این رنج و درد را فراروی همگان نهاده است. براساس این آیین، راه رهایی تنها در نظرورزی و اندیشه ها نهفته نیست، بلکه انسانها بایستی پس از آگاه شدن به عمل روی کنند.

راه رهایی از آشفستگی و پراکندگی روحی که آفریننده رنج و سختی است و ذهن را همیشه در جنبش و تکاپو دارد، تمرکز نیروی خرد در نقطه ای واحد

بن یوگا و
ارتباط
بیشه های
یشنامورتی
با آن

است، به گونه ای که ذهن از پراکندگی همه جانبه خود دست بردارد و متوجه نکته ای واحد بگردد.^۲

اموری همانند «تمرکز»، «توجه» و «مراقبه» که مورد علاقه کریشنامورتی است همه ریشه در آیین یوگا دارد.

تمرکز نیروی معنوی دارانا "dharana" و تفکر و مراقبه دیانا "dhyana" و وصال مطلق یا مقام فنا و استغراق سمادی "Samadhi" سه اصل عضو آخر یوگا هستند که به شدت مورد علاقه کریشنامورتی بودند. گرچه وی آنها را نیز مورد نقد و ارزیابی دوباره قرار می دهد و شکل موروثی آنها را برنمی تابد. از میان این سه، «مراقبه» را از آن جا که در دیگر مکتبهای هندی و همچنین مروجان آنها در دنیای غرب هوادارانی دارد، بیش تر به سنگ محک تجربه می سنجد.^۳

اندیشه های کریشنامورتی در برخی موارد یادآور اندیشه های لائوتزو، فیلسوف بزرگ چینی است.

اندیشه بنیادی و هسته مرکزی نظام فلسفی لائوتزو همان اندیشه چینی

«وو-وی» یا «بی عملی» است.

«آن گاه که فرزانه عمل می کند، در آرامش وو-وی می آرامد،

آن گاه که تعلیم می دهد، دستور خاموشی را به جا می آورد!»

«دائو هرگز کاری نمی کند، اما کاری نیست که نکرده مانده

باشد، این راه «وو-وی» است.^۴

فلسفه لائوتزو، آرمانی شدن طبیعت و کاستن از ارج هنر «فن و صنعت»

است. به نگرش وی، انسان در آغاز شادمان است، اما در نتیجه دگرگونیهایی

که جامعه پدید می آورد، ناشاد می شود. بهترین راه شادمانی، دامن فراچیدن

از تمدن تصنعی کنونی و زیستن در پیوند آرام با طبیعت است.

در نظرگاه لائوتزو، جهان در فرآیند شکفتن «تکامل» زاینده متضادهاست.

هر نمودی ضد خود را در خود دارد، از این روی، زندگانی مرگ را و روشنی تاریکی را و نیکی بدی را. جهان آمیزه‌ای از جفتها و اضداد است که ویژگی بنیادی شان این است که از بودن و نبودن ساخته شده‌اند.

از دیگر نکته‌های برجسته فلسفه لائوتزو، پیوند انسان با چیزهاست.

لائوتزو میان چیزها و انسان خطی نمی‌بیند که آنها را از هم جدا کند.

اندیشه او یگانه گراست و می‌کوشد یگانگی فرد را با کل شرح دهد.^۵

کریشنامورتی در پرده برانداختن از اندیشه‌های خود، گویا سخنان لائوتزو را بار دیگر با زبانی جدا و ناسان به گوش آزادی خواهان از قید و بند طبیعت می‌رساند، که راه رهایی شما، رهایی از قید و بند طبیعت نیست، بلکه هماهنگی و وابستگی و دلبستگی کامل به طبیعت است، بازگشت به حالت نخستین.

ترس از مرگ، مسأله مهمی است که کریشنامورتی آن را همه جا گوشزد می‌کند. در این باره، جوانگ زه، پیرو و مفسر بزرگ لائوتزو بر این نظر است که هراس از مردن، یکی از خاستگاه‌های اصلی ناشادی (و لذت) انسان است؛ اما می‌آموزد که این هراس، از راه فهمیدن بی‌معنی نمی‌شود.^۶

کریشنامورتی و آیین بودایی یکی از همانندیهای اندیشه‌های کریشنامورتی با آیین بودایی «رنج» و راه رهایی از آن است. آیین بودایی آغازین، سه اصل بنیادی دارد:

۱. ناپایندگی. همه چیز ناپاینده است.

۲. رنج بودن. همه چیز رنج است.

۳. نداشتن خود. هیچ چیز خود نیست.

- و بر بنیاد این سه اصل، چهار حقیقت عالی نهاده شده است:
۱. حقیقت رنج. هر هستی رنج است.
 ۲. خاستگاه رنج. عطش (خواهنگی) علت رنج است.
 ۳. رهایی از رنج؛ یعنی فرو نشانیدن خواهنگی و عطش، که به فرو نشانیدن «رنج» می انجامد.
 ۴. راهی که به فرو نشانیدن رنج می انجامد.
- حقیقت چهارم خود همان راه هشت گانه عالی است، از این قرار:
۱. شناخت درست. ۲. اندیشه درست. ۳. گفتار درست؛ ۴. کردار درست؛
 ۵. زیست درست؛ ۶. کوشش درست؛ ۷. آگاهی درست؛ ۸. یکدلی درست.
- از دیدگاه بودا، رنج نتیجه دوباره زاینده شدن «کارما» است. «کارما» ثمره کارهایی است که بنابر قانون علت و معلول اثر گذارند. «کارما» انسان و جهان را به فرمان دارد و علت آن «نادانی» است، که سبب زنجیری از تولدهای پیاپی گردونه «سَمساره» می شود.
- نظریه نادانی در دوازده حلقه زنجیر علی این گونه بیان شده است:
۱. در آغاز نادانی است. ۲. از نادانی، کارماسازی برمی خیزد. ۳. از کارماسازها، دانستگی برمی خیزد. ۴. از دانستگی، نام و شکل. ۵. از نام و شکل، شش بنیاد حس. ۶. از شش بنیاد حس، تماس. ۷. از تماس، احساس. ۸. از احساس، تشنگی. ۹. از تشنگی، دلبستگی. ۱۰. از دلبستگی، وجود یا شدن. ۱۱. از وجود، تولد. ۱۲. و از تولد رنج برمی خیزد.^۷
- کریشنامورتی در جای جای گفته های خویش، به پاره ای از این امور می پردازد، بویژه موضوع دانستگی، که سرانجام پند او این است که باید از هر دانستگی رها شد تا آزاد گشت و انسان شد.
- از اندیشه های درخور بحث کریشنامورتی «نظریه شناسایی» وی است. به

نگرش وی، تمام دانش مادر حقیقت، پنداری بیش نیست، و شناسایی حقیقی آن گاه رخ می‌نماید که بین شناسایی، و شناخته شده و شناسایگانگی برقرار گردد.

حال اگر این اندیشه ریشه‌یابی کنیم به نظریه «شناخت» بودایی خواهیم رسید. پیروان بودا پس از گذشت زمانی از مرگ بودا دو گروه شدند، گروه پیش‌تر «مهایانا» و گروه کم‌ترین «هینایانا» نامیده شدند.

هریک از این گروه‌ها خود بار دیگر به مکتبهای گوناگونی تقسیم شدند، از مهایانا دو گروه فلسفی جدا گشت، مکتب فلسفی یوگاچاره ... و مکتب فلسفی «مادیامیکا».

بنا به نگرش یوگاچاره، سه گونه شناسایی داریم:

الف. پنداری یا خیالی.

ب. نسبی.

ج. مطلق.

تمام رنجها و گرفتاری مادر زندگی، ثمره شناسایی خیالی و پنداری ماست. اندیشه خودپرستی و خودمحوری وابسته به این مرتبه از شناسایی است. این اندیشه خود موجب عقاید و اعمالی می‌شود که از «نادانی» سرچشمه می‌گیرد، خواه اعمال دینی باشد، خواه چیزهای دیگر بر بنیاد این اندیشه است که: می‌اندیشیم که هر چه می‌نماید که هست، در واقعیت هم هست.

گونه دوم شناسایی، شناسایی نسبی است، گاهی این شناسایی را حقیقت می‌پندارند، گویا ما نمی‌توانیم حقیقت مطلق را در زندگی روزانه مان بشناسیم، از این رو حقیقت نسبی را برای حوزه تجربه انسانی کامل یا مطلق می‌دانند، اما این شناسایی تجربه درونی نیست. بنا به نظر بوداییان همه اندیشه‌ها، تعلیمها و

آزادی مورد پسند کریشنا، آزادی سیاسی-اقتصادی نیست، بلکه آزادی روح و روان فرد است از هر قید و بندی که آن را در چنگ خود گرفتار کرده است. و این نگرش برگرفته از همان آیینهای گوناگون هندی است؛ چرا که آزادی برای آنها رسیدن به «تجرد روح» و دستیابی به حالت رهایی و گسستن روح از جهات مادی و این جهانی، همان آزادی است.

کتابهای مقدس و اعمال دینی و نیز خود آیین بودا، نسبی اند.

شناسایی مطلق از آن «روشنی یافتگان» است. در یافتن این شناسایی، حاصل تجربه درونی است، و هر کوششی که در شرح آن به کار برده شود، از حوزه نسبیّت است. این شناسایی کامل یا «روشن شدگی»، «اشراق» است که به «رهایی نهایی» نیروانامی انجامد.

شناسایی نسبی، تازمانی که هستی نسبی ما ادامه دارد، دارای ارزش ویژه خویش است. خطا، آن گاه روی می دهد که شناسایی نسبی را شناسایی مطلق بینگاریم.^۸

برخی از تحلیلهای کریشنامورتی پیرامون اندیشه و تفکر و ذهن و شناسایی، ما را به مکتبهای روان شناسی جدید در جهان غرب رهنمون می گردد؛ روان شناسانی همانند یونگ، فروم، فروید، کارن هورنی.

کریشنامورتی مسائلی همانند «مرگ» و «ترس» در برابر «زندگی جاوید» و «آرامش و امنیت» را مورد کندوکاو قرار می دهد و در ریشه یابی آنها شیوه پژوهش گران «روان» غربی را مدنظر دارد. گرچه «ضمیر خودآگاه» و «ضمیر

ناخودآگاه» فروید را نمی‌پذیرد، اما به جای آن «بخش پنهان» و «بخش آشکار» ذهن را می‌گذارد.

شخص آگاه به اندیشه‌های غربی، چگونگی اثرپذیری کریشنامورتی را خود درمی‌یابد، به گونه‌ای که گویا در تحلیل مباحث «فکر»، «خاطره» «حافظه»، «تجربه» و سرانجام دانش اندوزی، همان شیوه دانشمندان علوم تجربی را به کار می‌برد و به شیوه آن دانشمندان می‌خواهد پرده از رازهای پنهان در دریای بیکران فکر و اندیشه براندازد و هر آن چه را در گوشه و کنار ذهن انسانها می‌گذرد بر آفتاب اندازد.

کریشنامورتی، هنگامی که نظام آموزشی جهان را ارزیابی می‌کند، بر آن ابراد می‌گیرد. بر این نظر است که این نظام سبب پرورش انسانهای آزاد نمی‌گردد، بلکه آنان را براساس الگوهای از پیش تعیین شده شکل می‌دهد. به نظر وی، راه‌هایی، دگرگونی نظام آموزشی است. هدفهای آموزشی نوین را که با براندازی هدفهای پیشین میسر است، پیشنهاد می‌کند. خود او این گونه مراکز آموزشی را در گوشه و کنار جهان بنیاد نهاده است. وی همچنین اقتدار و مرجعیت‌پذیری انسانها را ویرانگر وجود آنان می‌داند و آموزه وی براندازی این سیطره و سلطه بر ذهن و فکر و جان و جسم بشر است.

فلسفه آموزش و پرورش از دیدگاه کریشنامورتی:

«انسان به یک دلیل وجود دارد، و آن درك حقیقت و خداست»^۹

«انسانهایی که در جست و جوی حقیقت و خداوند هستند، فقط

آنها می‌توانند یک تمدن جدید و فرهنگ نو به وجود آورند»^{۱۰}

به هر نوشته کریشنامورتی نگاه کنیم، در آغاز کار وی را همانند پرخاشگری

می بینیم که به هر آن چه هست، و هر آن چه انجام می دهیم و انجام می شود، با چشم خرده گیر تیزبین و بلند پرواز می نگرند. از کاوش در آن دست برنمی دارد، تا آن جا که آن را به تاروپودهایش بخش کند و هر بخش را به دقت بسنجد و سرانجام آن را عریان در برابر دیدگان ما بگذارد تا خود داوری کنیم.

بنا به گفته های خودش، وی سخن گویی بیش نیست که به آن چه می گوید باید گوش سپرد، نه به خودش به عنوان سخن گو. وی در ابراز اندیشه، به خود نقش ابراز می دهد و نه بیش تر از آن. اگر از اندیشیدن در گفته هایش به کنجکاوای درباره خودش بپردازیم، - بنا به اظهارات خود وی - از حقیقت بازمانده ایم، و خود او بند راه اندیشه ماشده است.

از آن جا که تمام گفته ها و نوشته های وی بر بنیاد اندیشه ای ویژه، نهاده شده است، که آن خود ریشه در گونه ای آموزش و پرورش دارد، - گرچه شاید خودش از آن گونه آموزش و پرورشی که می گوید، بهره ای نبرده باشد - که وی ویژگیهای آن را نام می برد و راهبردی نو به آموزش و آموزگاران و جامعه دارد. ما در این پژوهش، نگرش ویژه کریشنامورتی را درباره آموزش و پرورش، مورد بازخوانی و بازشناسی قرار می دهیم.

۱. درك معنای زندگی و كشف آن در لحظه ها: یکی از کارکردهای خویشکاری

آموزش این است که به دانش آموز و دانشجو، توانایی دریافت معنای زندگی را بدهد، چراکه:

«زندگی چیزی است بسیار گسترده و ژرف، یک راز بزرگ،

یک دشت پهناور که در آن ما - انسانها - نقش داریم.»^{۱۱}

این که زندگی چیست؟ نگرش ویژه کریشنامورتی را در بخش «زندگی از

دیدگاه وی» به بوتۀ بررسی قرار خواهیم داد.

۲. پرورش هوش: هوش نزد وی، همان مجموعه دانشها و فنون نیست، شاید فردی در رشته ای ویژه کارشناس و ماهر باشد، اما از هوش هیچ بهره ای نبرده باشد. هوش چیز دیگری است. برای پاسخ پرسشهای بنیادی ما نیازمند هوش پویا و کارآمدیم:

«هوش توانایی آزاد فکر کردن است، بدون هیچ گونه ترس و قاعده ای، تا این که بتوانیم خودمان حقیقت و واقعیت را دریابیم. ۱۲»

هوش با فکر و ذهن فرق دارد. به این فرق در عنوان فکر، فکرکننده و ... خواهیم پرداخت.

۳. آموزش زندگی بدون ترس، و آزادی بخشی برای ساختن جهان نو. لازمه فراهم آوردن جامعه ای خالی از ترس، بسیار فکر کردن است، حتی تا آن جا که دانش آموزان نیز باید به جای آموزگاران بیندیشند.

برای پدید آوردن جایی و مکانی آزاد برای زیستن هم اکنون باید خود قیام کنیم تا واقعیت را دریابیم، نه این که خود را با جهان وفق دهیم، زیرا تنها کسانی می توانند واقعیت را دریابند که در حال شورش مدام باشند، نه افرادی که خود را با محیط وفق می دهند و دنباله روی گذشته و پیشینیان هستند.

اگر بترسید، نخواهید توانست به پژوهش بپردازید، ببینید و بیاموزید، و نمی توانید به گونه ژرف آگاه باشید. تنها آن گاه که به گونه ای همیشگی پژوهش می کنید، می بینید، و می آموزید، قادر خواهید بود حقیقت، خدا و عشق را بیابید. ۱۳»

۴. کمک به انسانها تا از هیچ کس پیروی و تقلید نکنند و به آزادی واقعی برسند. در نگاه کریشنامورتی وظیفه آموزش، ساختن و پرورش انسانی است که تمام اندیشه ها، احساسها و مهرورزیهای او هماهنگ با یکدیگر رشد کند و

فرد «خودش» شود. و این البته مشکل ترین کارهاست.

روح انسان، بسیار پیچیده است، تنها آن چیزی نیست که به مدرسه می رود، جنگ می کند، بازی می کند و می ترسد، بلکه جوهری نهفته و پنهان است. روح نه تنها از تمام افکاری که در مغز است، تشکیل شده است، بلکه در برگرنده چیزهایی است که از راه دیگر مردم، کتابها، روزنامه ها و رهبران در مغز جای گرفته است.

آن گاه که نمی خواهید مانند کسی باشید، نمی خواهید پیروی کنید، آن گاه که دنباله رونیستید در حقیقت به این معناست که در حال قیام علیه همه آداب و رسوم هستید و در تلاشید که چیزی بشوید. این تنها قیام واقعی است که به آزادی می انجامد. پرورش آزادی وظیفه واقعی آموزش است. آن گاه که آزاد پرورش یابید، توانا خواهید بود یک جهان نو پدید آورید.^{۱۴}

۵. شناخت نباهی این جهان تباه شده: هدف آموزش، تربیت افراد کاردان، ماهر در رشته های گوناگون دانش نیست، گرچه ممکن است به تربیت این افراد نیز همت بگمارد، بلکه آموزش بایستی به دانش آموز کمک کند تا استخوان بندی جهان فاسد و نابودشدنی را بشناسد، و بگذارد تا در آزادی رشد کند، و یک جهان نو دگرگونه بسازد. در آن جهان تنها افرادی باید باشند که قیام می کنند؛ یک قیام کلی و یکپارچه علیه جهان کهنه و فرسوده.^{۱۵}

۶. ساختن جهان نو: آموزش نه تنها برای کمک کردن جهت رهایی از بندهاست، بلکه برای یاری رسانی به دانش آموز است تا به تمام پایه ها و مرحله های زندگی روزمره پی ببرد، تا بتواند در آزادی رشد کند و یک جهان نو بسازد.

زمانی که هیچ چیز را کورکورانه نپذیریم و خود پسرسیم، به پژوهش پردازیم و رخنه کنیم، بینشی پیدا می کنیم که از آن آفرینندگی و شادی پدید می آید.

ناخشنودی از وضعیت موجود، همانند شعله ای است که اگر آن را با نیروی شادی و محبت زیاد نگه داریم، اهمیت بسیار زیاد پیدا می کند، زیرا نیرویی است سازنده و آفرینش گر. به این منظور بایستی به شیوه درست، آموزش ببینید، آموزشی که به شما یاری رساند و فضا بدهد، فضا برای رشد ذهن، تا گرفتار هیچ گونه ترسی نشوید.^{۱۶}

۷. اعتمادبخشی: نه تنها باید آموزش به فرد اعتماد به نفس ببخشد، بلکه بالاتر آن که اعتماد به مفهوم کلی نیز به او بدهد. وظیفه آموزش آن نیست که شما را با الگوی اجتماع هماهنگ سازد، بلکه برعکس، باید به شما یاری برساند تا بتوانید مطالب را دقیق و عمیق درک کنید، و خود را از قید الگوی اجتماع رهایی دهید و به صورت فردی درآید بدون خودبینی اما دارای اعتماد، زیرا آن گاه به راستی پاك و بی آرایش خواهید بود.^{۱۷}

۸. کمک برای کشف زیبایی درونی: زیبایی درونی یک احساس ژرف دینی است. ذهن انسان درگیر کارهایی است که به پراکندگی فکر او دامن می زند، بر آموزش است که به آموزش پذیران یاری کند تا زیبایی درونی را کشف کنند، که بدون آن شکل و حرکات بیرونی مفهومی نخواهد داشت. انجام بسیاری از کارها بدون درک مفهوم آنها، ما را در درک مفهوم واقعی زیبایی یاری نمی کند. ذهنی که به ملت، گروه و جامعه خاصی بستگی ندارد، از جبهه طلبی و ترس آزاد است، همیشه در عشق و محبت شکوفا می شود. در حرکت به

سوی واقعیت زیبایی را در می‌یابد. ذهن حساس نسبت به زشتی و زیبایی یک ذهن خلاق و دارای درک نامحدود است.^{۱۸}

۹. رها ساختن انرژی انسان در راه جست و جوی حقیقت و خدا: انسان سرشار از انرژی است. اگر در پی حقیقت نباشد، این انرژی ویران گر خواهد شد. از این روی جامعه، فرد را مهار و به او شکل می‌بخشد که در نهایت انرژی او سرکوب می‌شود. اگر انرژی در جست و جوی حقیقت باشد، آرامستگی و به سامانی خود را به وجود می‌آورد، و دیگر نیازی به به سامانی بیرونی نیست. فرد جویند حقیقت، بی اختیار، یک شهروند خوب می‌شود که برابر الگوی هیچ جامعه یا دولت خاصی نیست.

انسان، تنها به یک دلیل وجود دارد و آن درک حقیقت و خداست، و این انرژی را نیز داراست. آموزش درست باید بر بنیاد رها ساختن این انرژی در راه جست و جوی خوبی، حقیقت و خدا، که از فرد یک انسان واقعی و شهروند خوب می‌سازد، بنا گردد.^{۱۹} جامعه، ما را از راه آموزش سنتها، مذهب و فرهنگ، گام به گام خفه می‌کند. وظیفه آموزش واقعی بیدار کردن انرژی ما و به حرکت درآوردن، حفظ و تواناسازی آن و در عین حال محدود کردن و استفاده از آن برای کشف واقعیتهاست. در آن هنگام انرژی انسان زیاد و بی‌پایان خواهد بود و جامعه‌ای نو پدیدار خواهد گشت.^{۲۰}

ذهن امروزی ما گرفتار دو، چرخه است که رهایی از هر دو بر همگان لازم است. نخست چرخه «زمان، دانش، اندیشه و کنش» که این خود چرخه‌ای دیگر به دنبال دارد و آن چرخه «تجربه، دانش، خاطره، اندیشه و کنش



است». ذهن ما این گونه برنامه ریزی و شرطی شده است. ویژگی و پوش اندیشه ها این است.

گرچه اندیشه به خود می گوید: من برای عمل کردن آزادم، اما او هیچ گاه آزاد نیست، زیرا بر پایه دانش است، و دانش همواره کران مند است؛ چرا که جزئی از زمان است، از این رو هر کنشی که اندیشه پدید می آورد، کران مند است، چنین محدودیتی جداکننده است و ستیزه پدید می آورد.^{۲۱} ریشه تمام گرفتاریهای بشر امروزی این شیوه اندیشیدن است.

رهایی از این چرخه ها در گرو زدودن هرگونه خاطره از ذهن است. تا ذهن در بند خاطره است که خود زاده زمان گذشته می باشد، انسان را یارای پایان بخشیدن به تمام رنجها و گرفتاریها و ناسازگاریهای بیرونی که خود زاده ناسازگاریها و درگیریها و جنگهای درونی است، نمی باشد. گویا انسان امروزی گرفتار این رنج و غم و اندوه، به بیماری شیخوفرنی (اسکیزوفرنی) دو شخصیتی یا چند شخصیتی مبتلاست. دواى این درد در دگرگونی نظام اندیشه اوست.

برای درمان درد اندیشه همان درد اندیشه امروزی، باید میان خاطره، توجه، تمرکز و مراقبه فرق گذاشت. خاطره همان یادآوری چیزهایی است که ما را در بند زمان نگه می دارد. اگر بتوانیم خود را از قید زمان، که پیش درآمدهایی از قید زمانه است، آزاد کنیم و آن گاه که بتوانیم بدون واژه، بدون یاد و بدون تمامی پریش اندیشه، بشنویم و ببینیم، به توجه کامل دست یافته ایم. توجهی، نه از یک مرکز، بلکه توجهی که هیچ مرکزی ندارد، از این رو توجهی بی زمان است. هرگاه به مرکزی توجه کنیم، این، تنها گونه ای از تمرکز است.^{۲۲}

ذهن گرفتار دو، چرخه

درمان درد اندیشه

تمرکز، کوششی است که اندیشه آن را به عمل می آورد که گنجایش و انرژی صرف موضوعی خاص شود. در تمرکز دو عامل مهارکننده و مهار شونده دست اندر کارند. در توجه، مهارکننده یا مهارشونده ای در کار نیست و ماتنها با توجه روبه روییم.^{۲۳}

مراقبه همان چیزی است که با آن می توان آن چه را بی زمان، بی سنج و بی کران است، دریافت.^{۲۴} مراقبه به معنای پدید آوردن چنان نظم در زندگی روزانه است که دیگر در آن نشانی از ناسازگاریها نباشد، ذهن آدمی یک سره آزاد است، تا به آرامش کامل دست یابد.^{۲۵}

ذهن آرام، توانایی فهم همه چیز را دارد.^{۲۶} هرگاه ذهن به آرامش و سکوت رسید، «سکوت نظم»، حقیقتی بی راه، حقیقتی که بی زمان و جاویدان است به ما روی خواهد نمود، و این همان مراقبه و همان ذهن پارساست.^{۲۷} یک ذهن زنده، ذهنی است آرام، ذهنی است که نه مرکزی دارد، و نه مکانی و نه زمانی، یک چنین ذهنی نامحدود است. چنین ذهنی تنها حقیقت و تنها واقعیت موجود است.^{۲۸}

ذهن انسان گرفتار «ذهن گرایی» است، چرا که ذهن عادت کرده است که به جریانها و رویدادهای زندگی، از دو جنبه و دو دید نگاه کند، یکی دید و پیوند واقعی، دیگری ذهنی. دید نخست همان نگریستن به رویداد است بدون هیچ تعبیر و معنای خاص. در نگاه دوم، تلاش ذهن وارد میدان شده و بر آن واقعیت برچسب تعبیر و تفسیر می چسباند. در پرتو این نگاه دوم است که مفاهیم «ارزش» و «بی ارزش» وارد میدان زندگی وی می شود. این خود همانند پيله ای می شود بر گرد وجود هر انسانی، تا آن گاه که دیگر نتواند به هر قیمتی که شده خود را از دام آن رها سازد، بلکه هر آن آتش شعله ور درونی،

وی را به نابودی می کشاند، چرا که راهی را پیشه کرده است که درون آرام وی را به هزاران ناآرامی و آشفتگی و پریشانی برآشفته است. جنگ درونی آغاز می شود که این خود آغاز جنگ بیرونی ای است که در بیرون از شخصیت او رخ می دهد؛ چرا که به هر چه می اندیشد، در خارج همان به حقیقت می پیوندد و از آن جا که اندیشه وی، همیشه دربند پندارهای بافتنی خویش گرفتار است، در عمل نیز همان گرفتاری رخ می نماید و جنگ خارجی و تضادهای بیرونی، کینه ها و حسدها شعله ور می گردد. تمام این ارزشها و بی ارزشها برگرد وجود «من» پندارین فرد حلقه می زند و او را در بند هزاران پندار گرفتار می سازد. این پندارها انسان را به جای این که با «خود زندگی» پیوند بدهد، با «سایه زندگی» پیوند می دهد، و او را به زندگی رؤیاگونه ای وامی دارد که البته هر کسی از این گونه زندگی گریزان است، اما به ناچار تن به این زندگی می سپرد، و همان گونه که پیش از این نیز آوردیم، به بیماری شیزوفرنی گرفتار می شود، که درمان آن از دست هر درمان گری به دور است، مگر این که خود مرد با خودش کنار بیاید و به اصلاح دید و نگرش خود پردازد.

برای پدید آوردن جایی و مکانی آزاد برای زیستن هم اکنون باید خود قیام کنیم تا واقعیت را دریابیم، نه این که خود را با جهان وفق دهیم، زیرا تنها کسانی می توانند واقعیت را دریابند که در حال شورش مدام باشند، نه افرادی که خود را با محیط وفق می دهند و دنباله روی گذشته و پیشینیان هستند.

اگر بترسید، نخواهید توانست به پژوهش پردازید، ببینید و بیاموزید، و نمی توانید به گونه ژرف آگاه باشید. تنها آن گاه که به گونه ای همیشگی پژوهش می کنید، می بینید، و می آموزید، قادر خواهید بود حقیقت، خدا و عشق را بیابید.

زندگی همانا پویایی در پیوندهاست. هرچند فرد پندارد که به تنهایی زندگی می‌کند همواره به این و آن چه در گذشته رخ داده، به فراافکن انگاره‌ای در آینده، وابسته است. کسانی که از هر انگاره‌ای آزادند، بسیار اندکند. آزادی از انگاره‌های آزادی راستین است. در آن آزادی، نشانی از جداییهای پدید آمده از انگاره‌ها نیست. ۲۹

پیوند و رابطه، آینه‌ای است که انسان خود را در آن کشف می‌کند. بدون رابطه انسان وجود ندارد. رابطه یک روند مکاشفه نفس و خود است، و بدون خودشناسی راه‌های ذهن و قلب آدمی، و برپایی صرف یک نظم، یک سیستم زیرکانه بیرونی معنای چندانی ندارد. این اکتشاف آغازی است برای رهایی، و آغازی برای دگرگون شدن. ۳۰

باید به نکته‌ای اشاره کرد و آن این که در نگاه کریشناورتی، راه خودشناسی انزوا و گوشه‌گیری و دوری جستن از انسانها نیست، چرا که زندگی در انزوا معنی ندارد. انسان را هزاران امر خواسته و ناخواسته در بر گرفته است، از این روی، نمی‌تواند در انزوای کامل قرار گیرد، بلکه هزاران رابطه وی را در درون خود گم کرده است، حال چگونه خود را پیدا کند؟ در پیوند با دیگران.

اما و هزار اما! آیا شناخت کامل خویشتن در آینه پیوند با دیگران میسر است؟ هرگز! چرا که در پیوند با دیگران، ما هم از خویش انگاره و نگاره‌ای داریم و هم از دیگران انگاره می‌سازیم. آن گاه میان این دو انگاره و نگاره، پیوند برقرار می‌کنیم، یعنی بار دیگر رفتار ذهن گرایی و زندگی پندارین می‌شویم، و هزاران ارزش و ضد ارزش بر گرد این پندارها می‌بافیم.

انگاره‌ها، آدمیان را از یکدیگر جدا می‌سازند، نگرشها و بینشها را به هم می‌ریزند. جداییهای ملی و اقتصادی و فرهنگی همه از انگاره‌ها، مفاهیم و

آرمانها سرچشمه می گیرد. حال آیا زیستن بدون انگاره امکان دارد؟ پرسش این است. آیا شدنی است که آزاد باشیم و از نظر روانی، به هیچ روی، ضبط نکنیم؟ آری! این کار آن گاه شدنی است که «توجه» کامل باشد.^{۳۱}

ما تنها زمانی توانایی داریم که با «تمام زندگی» در تماس مستقیم باشیم که بدون هیچ انگاره، نگاره و یا پیش زمینه فکری به آن نگاه کنیم. تمامی پیوندها و بستگیهای ما، در واقع تصویری خیالی هستند، و در واقع در زندگی، انگاره ها و نگاره هایند که در تماس و پیوند با یکدیگر هستند و این تصاویر هستند که ما را از همدلی و پیوند با یکدیگر باز می دارند.^{۳۲}

راه رهایی از این تضاد و خیال اندیشی چیست؟

«توجه» تنها راه گشایش این گره و دشواری است. وقتی شما با همه وجود «توجه» می کنید، یعنی «توجه» نسبت به تمامی آن چه در شما می گذرد، در آن هنگام، بیننده ای وجود ندارد، تنها حالت توجه وجود دارد. به طور طبیعی در آن ساحت ذهنی، ذهن می بایست به طور کامل ساکت و آرام باشد... آن سکوت کامل که در آن نگاه کننده و نگاه شونده یکی است، والاترین شکل یک ذهن دینی است. اما آن چه که در آن ساحت اتفاق می افتد، با واژه قابل وصف نیست. برای درک چنین ساحتی، شما خود، باید در بطن آن ساحت شناور شوید.^{۳۳}

در حالت «توجه کامل» کسی به نام مراقب، متفکر، مرکزی یا «من» وجود ندارد؛ زیرا در این حالت، فکر آغاز به پژمردن و از بین رفتن می کند. اگر انسان مایل است چیزی را روشن و دقیق ببیند، بایستی ذهنش بسیار آرام و بدون تمامی تعصبات، فریبهها، گفت و گوها، تجسمها و تصاویر باشد، به طور کامل آزاد و در آزادی کامل باشد؛ زیرا تنها در سکوت است که انسان توانای به مشاهده شروع فکر خواهد بود، نه آن گاه که در حال جست و جو، پرسش و یا در انتظار گرفتن پاسخ است.^{۳۴}

زمان ذهنی را از روی خاطره می توان شناخت، زمانی که تنها خاطره دیروز در پیوند با امروز باشد و قالبی برای فردا. ^{۳۵}

کریشنامورتی برای فهم زمان روانی و ذهنی، این حکایت را یاد می کند:

«مریدی بزرگ نزد خدا می رود و از او می خواهد که حقیقت را به او بیاموزد. خدا به حواری می گوید: دوست من روز بسیار گرمی است، خواهش می کنم قبل از هر چیز یک لیوان آب برایم بیاور. پس حواری بیرون رفته و در اولین خانه را می زند، زنی جوان و زیبا در راه روی او باز می کند. مرید عاشق دختر می شود، و با هم ازدواج می کنند و دارای چندین فرزند می شوند. مدتها می گذرد تا این که روزی باران سختی شروع به باریدن می کند، سیلابها جاری می شود، درختها همه می افتند، خانه ها را آب با خود می برد، حواری دست همسرش و بچه ها را گرفته و همان طور که سیل او را با خود می برد، فریاد می زند: خدایا! مرا نجات ده.

و خدا گفت: لیوان آبی که خواسته بودم، کو؟»

این داستان بسیار با مسمی است، زیرا بیش تر ما بر حسب زمان می اندیشیم،

انسان با زمان زندگی می کند «اختراع آینده» بازی مورد علاقه او است. ^{۳۶}

«هرگاه فرد در پرس و جوی خویشتن پیرامون دین جدی باشد،

می بایست از هر آن چه که اندیشه به نام آن آفریده است، آزاد

باشد. ^{۳۷}»

کریشنامورتی گرچه در بسیاری از گفته ها و نوشته هایش همگان را به

روی گردانی از تقلید و پیروی از الگو و رهایی از هرگونه مرجعیت و آتوریت

فرا می خواند و هر اعتقاد و عقیده را همانند زنجیری می داند که ذهن آزاد و جست و جوگر انسان زنده و پویا را دربند می کشد، اما اینها به معنای دست ردّ به هرگونه دینداری و تدین نیست، چرا که ذهن به آرامش کامل رسیده را ذهن دینی می داند.

اما ببینیم ذهن دین گرا چگونه است؟ معنای واژه دین برآستی چیست؟ نقش دین در زندگی آدمی، بسیار مهم است، زیرا در روند تاریخ، تمدنها ناپدید شده اند، و باورهای نوی جایگزین آنها شده اند که فرهنگ و تمدن نوی را پدید آورده است، در حالی که نه دانشمندان علوم تجربی و نه سیاستمداران و نه اقتصاد دانان، بلکه افراد دیندار بوده اند که در سرتاسر گیتی دگرگونیهای مهمی پدید آورده اند.^{۳۸}

هرگاه فرد در پرس و جو خویشتن درباره دین جدی باشد، می بایست از هر چه که اندیشه به نام آن آفریده است، آزاد باشد. هرگاه ذهن و اندیشه با پندارها، باورها، جزمها و آرمان هر دینی خاص، مشروط شده باشد، آن گاه پای بند آن خواهد بود و به دنبال این پای بندی، یارای آزادی و پوشش نخواهد داشت.

دین باید بر شیوه زندگی، بر اهمیت زندگی اثر کند، و در این هنگام است که نظم راستین در زندگی پدیدار می شود. ذهن راستین دینی، یک سره، بدون بی نظمی است.

ذهن دینی، ذهنی بسیار واقع گراست، با واقعیتها و رویدادهای واقعی چه در گیتی و چه در نهاد درونی روبه رو می شود. جهان برونی، نمود جهان درونی است و هیچ جدایی میان جهان درونی و جهان برونی نیست.^{۳۹}

انسان همواره در جست و جوی چیزی در ماورای خود بوده است ... اما انسان بدون یافتن این چیز بی نام هزاران نام ... ایمان را رواج داد.^{۴۰}

آن چه انسان در پی آن است گاهی نام «خدا» بر آن نهاده و گاهی نام «حق» و «حقیقت». نام هر چه می خواهد باشد، باشد، آن چه مهم است این است که: رسیدن به حقیقت هیچ جاده ای ندارد، و همین زیبایی حقیقت است. حقیقت زنده است، برای رسیدن به یک چیز مرده جاده وجود دارد، زیرا که ایستاست. اما اگر پی ببریم که حقیقت، یک چیز زنده و پویاست، که هیچ قرارگاهی ندارد، در آن صورت درخواستی یافت که این حقیقت زنده همانی است که شما واقعاً هستید. ۴۱

ذهن دینی، به طور کامل، با ذهنی که معتقد به دین است تفاوت دارد. ذهن دینی برای درک حقیقت به هیچ وجه به جست و جویا تدبیر متوسل نمی شود. ذهن دینی در ساحتی قرار دارد که در آن نه ترسی وجود دارد و نه هیچ گونه ایدئولوژی. ذهن دینی آن چیزی است که «هست». ۴۲

چگونه می توان به حقیقت دست یافت.

آن گاه که ذهن و اندیشه از هرگونه پیش داوری و پیش انگاری و وابستگی روانی، رها گردد؛ یعنی آن گاه که فکر از کار باز ایستاده باشد.

ساحت ذهنی ای که در آن فکر، توانایی جست و جوی و تلاش را از دست داده باشد، ساحت یک ذهن دینی و حقیقی است. شاید در آن ساحت ذهنی، شما به آن چه که «حقیقت» یا «واقعیت» یا «سعادت» یا «خدا» یا «زیبایی» یا «عشق» گفته می شود، دست یابید. ۴۳

کریشنا مورتی دینداری را پای بندی به عقاید ویژه دینی نمی داند، چرا که هر آن چه به عنوان عقیده می پذیرید، در حقیقت ذهن خویش را در بند آنها به زنجیر می کشید و مهم ترین ویژگی ذهن دینی، یعنی ذهن آزاد و بیکرانه را کران مند می سازید و تمام درد و رنج و غم و اندوه و جنگ و درگیری زاده این حالت ذهن در بند و آشفته است.



اعتقاد مردم را جدا می کند و نبود تسامح را سبب می شود. ذهن سرشار از اعتقاد، یک ذهن تکراری است. اگر اعتقادی وجود نداشته باشد، آن گاه ذهن بدون همانندسازی قادر خواهد بود به خود به گونه ای که هست، نگاه کند و آن گاه به طور حتم، خودشناسی آغاز می گردد.^{۴۴}

آیا ذهن تواناست از چنگ اعتقاد خلاص شود؟

زمانی این امر امکان خواهد داشت که شما ماهیت درونی علی را که سبب روی آوردن شما به اعتقادی می شود، درک کنید، اما ذهن گرانبار و فرزان از دانش نمی تواند آن چه را که واقعیت است، درک کند. ذهن در حالتی که در آن مسائل تازه اتفاق می افتد، چه حقیقت باشد، چه خدا، یا هر چیز دیگر، به طور حتم، بایستی از تحلیل و گردآوری باز ایستد و همه معلومات خود را کناری بیندازد.^{۴۵}

انسان خواستار خوشبختی و خوشنودی است، دلیل یافتن حقیقت غایی یا خدای ازلی وجود دارد. بنابراین نه به دنبال یافتن حقیقت است و نه در جستجوی پروردگار. آن چه می جوید خوشنودی پایدار است که بر قامت این رضایت، لباسی از پندار می پوشانند، واژه ای با لحن احترام آمیز همانند «خدا» یا «حقیقت».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از آن جا که بیش تر کار کریشنامورتی در میان دو جنگ جهانی بوده است، زمینه ها و حال و وضع آن روزگار به کارها و اندیشه های کریشنا رنگ و بوی ویژه ای بخشیده است. و اگر در جایی و زمانی دیگر، همان حال و هوای میان دو جهان جنگ فراهم آید، بی گمان، اندیشه هایی همانند اندیشه های مورتی رونق و رواج خواهد گرفت. زمانی که وی از درد و رنج، غم و شادی، خوشی و لذت، عشق و محبت، مرگ و زندگی، وفا و صمیمیت و ... سخن

شناسامورتی
در ایران

به میان می‌آورد و هریک از اینها را به گونه‌ای ویژه بیان و تفسیر می‌کند، جویندگان آن امور یک‌گونه همانندی بین خود و او احساس می‌کنند و همین باعث رواج اندیشه‌های او می‌گردد.

در بحث «فلسفه ذهن» به این نکته اشاره شد که کریشنامورتی بیش‌ترین هم‌وغم خود را مبذول داشته تا درباره چگونگی تلاش ذهن (آفریننده و خردمند) تفسیری پذیرفته شده ارائه دهد. از قضا در این بحث و مقوله، اندیشه‌های وی همانند اندیشه‌های پیروان آیین ذن و روان‌شناسان بزرگی همانند خانم کارن هورنی، شده است و دامنه این اندیشه را آقای محمدجعفر مصفا به ایران رسانده است.

آقای مصفا، با نگارش کتاب «تفکر زائد» به موضوعی پرداخت که در روان‌شناسی «شناخت درمانی» از اهمیت ویژه برخوردار است و آن چگونگی تلاش ذهن و ساختن جهانی ذهنی است که در برابر جهان عینی و خارجی قرار می‌گیرد. وی این پژوهش را در کتاب «انسان در اسارت فکر» ادامه داد و آن‌گاه با نگارش کتاب «رابطه» به مباحثی پرداخت که پیش از وی کریشنامورتی و خانم کارن هورنی آن را مورد پژوهش قرار داده بودند. گرچه «هورنی» دنباله‌رو مکتب روان‌شناسی فروید (تحلیل روانی) بود، اما سرانجام راه خویش را بازیافت و به نقد آراء فروید پرداخت، و ریشه بیماریهای روانی را در «اندیشه‌ها» یافت.

به نگرش هورنی، پایه رفتار و کردار انسان احساس نیاز به ایمنی است. اساس بیماریهای روانی نتیجه جدالی است که بین تصویر مجازی اندیشه‌های برساخته، با تصویر واقعی او درمی‌گیرد. درمان بیماری آن‌گاه میسر است که بیمار را یاری رسانند تا آن تصویر مجازی را از یاد ببرد و استعدادهای واقعی خویش را باز شناسد. ۴۶

مرکز ثقل اندیشه های این گروه «هورنی، مورتی و مصفا» همین نکته است. با طرح این مقوله ها از سوی آقای مصفا، اندک اندک آثار کریشنامورتی در ایران ترجمه شد، و شماری مترجمان در آغاز کتابهای ترجمه شده شان گوشزد کردند که نوشته های آقای مصفا برگرفته از آثار مورتی است. کتابهای مورتی در دهه شصت هجری شمسی آغاز به ترجمه شد، و تاکنون هنوز پاره ای از آثار وی، بسته و گریخته ترجمه می شود. اگر میزان گسترش اندیشه های مورتی را براساس چاپهای کتابهایش بررسی کنیم، می توان گفت که از رونق خوبی برخوردار است، بویژه کتاب «تفکر زائد» آقای مصفا، که می توان آن را زبده و گزیده اندیشه های مورتی دانست، به چاپ نهم و دهم رسیده است. البته بیش تر تیراژ چاپ آثار مورتی در سال ۱۳۷۶ است که پاره ای از آنها به چاپ چهارم رسیده است.

این گرایش و اقبال را می توان در دو سطح و گروه ارزیابی کرد:
گروه اندیشه وران و اهل خرد، گروه کتابخوانان حرفه ای یا جوانان
نوخواه و نوجو.

گروه نخست در خواندن و بازخوانی آثار کریشنامورتی، بیش تر در پی همان راه حلهایی هستند که مورتی ارائه داده است. در صدر اینها آقای مصفاست.

گروه دوم، بیش تر اندیشه هاشان دست دومی است و نوآوری و برجستگی ویژه ای ندارد. اینان، بیش تر، همان ظاهر گفته های وی را می گیرند و احساس می کنند که هدفهای مورتی را می توانند برآورده سازند؛ در مثل این گفته کریشنامورتی:

«آیا بشر می تواند در خارج از چارچوب عقاید و باورها و باید و

هایی از
نستکی

نیایدها، و در صلح و آرامش باطنی بدون هیچ تعرض و درگیری

زندگی کند. «۴۷»

«... مستقل از منابع و بنیانهای روانی جامعه، بدون وابستگی به

آنها.» «۴۸»

و یا مهم تر از همه این گفته وی:

«هیچ یک از نگاره های پرداخته شده اندیشه در مقام تقدس،

مقدس نیست. هر آن چه را که اندیشه می آفریند ورجاوند و

مقدس نیست، زیرا بر پایه دانستگی است و چگونه اندیشه که

خود ناکامل است می تواند امری کامل و مقدس را بیافریند،

ولی همه ما در سرتاسر گیتی آن چه را که اندیشه آفریده است،

پرستش می کنیم.» «۴۹»

اگر خواننده حرفه ای کتابهای کریشنامورتی، به این جمله ها برسد چه

برداشتی خواهد داشت، و اندیشه ور و اهل خرد چه برداشتی! این نکته خود

شایسته بررسی بیش تر است.

در پایان می توان درباره کریشنامورتی به تمثیلی که خود وی به کار گرفته

است، داوری کرد:

«عقاب به هنگام پرواز از خود اثری به جانمی گذارد، در مورد

دانشمند این گونه نیست، در کندوکاو در مسأله آزادی، نه تنها به

مشاهده دانشمندان، بلکه به پیران عقاب مانند نیاز داریم، هم

به توضیح کلامی، هم به ادراک غیر کلامی...» «۴۹»

شایسته یادآوری است که شماری از نویسندگان و مترجمان به مقایسه

آرای کریشنامورتی با آرای مولوی در مثنوی و اندیشه های سهراب سپهری در

هشت کتاب پرداخته اند، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.



پی نوشتها:

۱. ادیان و مکتبهای فلسفی هند، داریوش شایگان/ ۱۲۶-۲۹، امیرکبیر، تهران.
۲. همان/ ۶۶۷.
۳. همان/ ۶۵۰-۷۰۲.
۴. تاریخ فلسفه چین باستان، چو جای، وینبرگ جای، ترجمه ع. پاشایی/ ۱۰۵ و ۱۱۵، نشر گفتار، تهران ۱۳۶۹.
۵. همان/ ۱۰۵-۱۳۰.
۶. همان/ ۱۴۱.
۷. راه بودا، سوزوکی، ترجمه ع. پاشایی/ ۶۱-۶۲؛ بودا/ ۲۵-۲۷.
۸. راه بودا/ ۶۴-۶۵، اسپرک، تهران ۱۳۶۸؛ ذن چیست؟ ع. پاشایی/ ۱۵-۱۶، نیلوفر، تهران، ۱۳۷۱.
۹. فرهنگ آموختن و عشق ورزیدن، کریشنامورتی، ترجمه پروین عظیمی/ ۲۷۵، نشر دنیای نو، ۱۳۷۵.
۱۰. همان/ ۱۲۷ و ۱۳۵.
۱۱. همان/ ۱۹، ۲۱ و ۱۹۶. *ششگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
۱۲. همان/ ۲۱. *رساله جامع علوم انسانی*
۱۳. همان/ ۲۴.
۱۴. همان/ ۳۴-۳۵.
۱۵. همان/ ۴۸-۴۹.
۱۶. همان/ ۴۹-۶۷.

۱۷. همان/۱۳۴.
۱۸. همان/۲۲۳-۲۲۵.
۱۹. همان/۲۷۴-۲۷۶.
۲۰. همان/۳۰۱-۳۰۲.
۲۱. تار و پود اندیشه، کریشنامورتی، رضا ملک زاده/۲۰-۲۱، ۳۲، نشر میترا، تهران، ۱۳۷۶.
۲۲. همان/۴۴.
۲۳. همان/۹۲.
۲۴. همان/۸۹.
۲۵. همان/۱۲۴-۱۲۵.
۲۶. فرهنگ آموختن و عشق ورزیدن/۲۳۳.
۲۷. تار و پود اندیشه/۱۲۵؛ رهایی از دانستگی/۱۷۱.
۲۸. همان.
۲۹. همان/۴۹-۵۱.
۳۰. اولین و آخرین رهایی، کریشنامورتی، قاسم کبیری/۱۴۸-۱۵۳، مجید، تهران، ۱۳۷۶؛ فرهنگ آموختن و عشق ورزیدن/۶۸، ۱۶۷-۱۶۹.
۳۱. تار و پود اندیشه/۴۹-۵۳؛ رهایی از دانستگی، کریشنامورتی، مرسده لسانی/۹۹-۱۰۹، بهنام، تهران، ۱۳۷۶.
۳۲. رهایی از دانستگی/۱۴۶-۱۴۸.
۳۳. همان.

۳۴. همان/۱۶۲.

۳۵. اولین و آخرین رهایی/۱۹۲، ۳۴۹.

۳۶. رهایی از دانستگی/۱۱۷؛ گفت وگوبا کریشنامورتی/۳۷-۳۸.

۳۷. تار و پود اندیشه/۱۲۱.

۳۸. همان/۱۲۰-۱۲۲؛ گفت وگوبا کریشنامورتی، زاهد/۱۲۱.

۳۹. همان.

۴۰. رهایی از دانستگی/۲۹.

۴۱. همان/۳۶-۳۷.

۴۲. همان/۱۸۵.

۴۳. همان/۱۸۸.

۴۴. اولین و آخرین رهایی/۷۹.

۴۵. همان/۸۶-۸۹.

۴۶. روشهای نو در روان کاوی، کارن هوری، ترجمه دکتر سید شاملو، بنگاه ترجمه

و نشر کتاب، ۱۳۴۳. *روزنامه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

۴۷. گفت وگوبا کریشنامورتی/۳۶. *رساله جامع علوم انسانی*

۴۸. رهایی از دانستگی/۱۰۲.

۴۹. تار و پود اندیشه/۱۲۳.

۵۰. پرواز عقاب، کریشنامورتی، قاسم کبیری/۱۴، مجید، تهران، ۱۳۷۶.

آثار چاپ شده کریشنامورتی و درباره او به زبان فارسی

نام کتاب	مترجم	چاپ	نیراز	ناشر
۱. آینده اکنون است	مرسده لسانی	اول ۷۶	۳۳۰۰	بهنام
۲. فرهنگ (آموختن و عشق ورزیدن)	پروین عظیمی	دوم ۷۵	۲۲۰۰	دنیای نو
۳. گفت و گو با کریشنامورتی	نسرین زاهد	اول ۷۳	۳۰۰۰	طلایه
۴. راما	سلاله حبیبی امین	اول ۷۵	۳۰۰۰	طلایه
۵. شرح زندگی	محمدجعفر مصفا	اول ۷۴	۳۰۰۰	گفتار
۶. بیگاری بس است	پیمان آزاد	اول ۷۵	۳۰۰۰	هیرمند
۷. پرسش و پاسخ	پیمان آزاد	اول ۷۴	۳۰۰۰	هیرمند
۸. گفت و گو با دانشجویان	پیمان آزاد	اول ۷۴	۳۰۰۰	مترجم
۹. آینده بشریت	مجید آصفی	اول ۷۳	۲۰۰۰	مترجم
۱۰. حضور در هستی	محمدجعفر مصفا	اول ۷۲	۳۰۰۰	گفتار
۱۱. تأمل در خویش	پیمان آزاد	دوم ۷۵	۳۰۰۰	هیرمند
۱۲. تفکر زائد	محمدجعفر مصفا	نهم ۷۵	۵۰۰۰	مؤلف
۱۳. با پیر بلخ	محمدجعفر مصفا	پنجم ۷۵	۳۰۰۰	گفتار
۱۴. دیدار با زندگی	دکتر قاسم کبیری	۱۳۷۶		مجید
۱۵. نامه های کریشنامورتی، خودشناسی	پیمان آزاد			البرز
۱۶. ۹۱ سال زندگی کریشنامورتی	پروین جابکار، مسلمان خفنی	اول ۷۷	۳۰۰۰	محسن
۱۷. بصیرت	منوچهر غیبی	اول ۱۳۷۲		نشر گفتار
۱۸. نگاه در سکوت	منوچهر غیبی			
۱۹. گفت و گو با دانشجویان آمریکایی	پیمان آزاد			
۲۰. رهایی از دانستگی	مرسده لسانی	اول ۱۳۶۸		به نگار

فردوسی	اول ۱۳۷۱	دکتر قاسم کبیری پنریشا، ترجمه نوبه نهدی دهگانی	۲۱. پرواز عقاب
	اول ۱۳۷۴	هیرمند، پیمان آزاد هیرمند، پیمان آزاد	۲۲. کریشامورتی (راز سر به مهر) ۲۳. گفت و گو با دانشجویان آمریکای لاتین ۲۴. شبکه فلزی
	اول ۱۳۷۶	لیلیا، ایزم، مهدی، زهرا، فرزند فرزند	۲۵. واپسین گفتار
نشر البرز	اول ۱۳۷۶	قاسم کبیری	۲۶. به یادبود یکصدمین سال تولد کریشامورتی
مجید	اول ۱۳۷۶	رضا ملک زاده	۲۷. اولین و آخرین رهایی،
میترا	اول ۱۳۷۶	رضا ملک زاده	۲۸. برای جوانان
میترا	اول ۱۳۷۶	حبيب الله صیقلی	۲۹. تار و پود اندیشه
میترا	اول ۱۳۷۸	پیمان آزاد	۳۰. حقیقت و واقعیت
صدای ساحر	اول ۱۳۷۶	محمد جعفر مصفا	۳۱. زندگی پیشرو
صفا عیاشه	اول ۱۳۷۸	پروین رضوی پناه	۳۲. شادمانی خلاق
پیک بهار	اول ۱۳۷۶	رضا ملک زاده	۳۳. شکوفه های خرد در نعلبمان کریشامورتی
میترا	اول ۱۳۷۶	یکتا جعفری	۳۴. ضرورت تغییر
مدیر	اول ۱۳۷۸	محمد جعفر مصفا	۳۵. طبیعت و محیط
نشر گفتار	اول ۱۳۷۶	پیمان آزاد	۳۶. فراسوی خشونت
نشر البرز			۳۷. نامه های کریشامورتی